

تقدیم به خانواده های کارگران **جان باخته** در حادثه ی معدن " باب نیزو"  
در تاریخ 84/6/22

قصه ی ما، قصه ی مرگ است  
کار می کردیم و کار  
پیکرمان تکیده  
زبانمان بسته

روزی جدال مرگ با ما آغاز شد  
در تونلی تاریک بودیم  
تونل سراسر دود بود و سیاهی  
زانوانمان بود خسته از کاری طولانی

ناگهان ابری تیره آسمان را فرا گرفت  
شبحی کشید از پنجره سر  
در مه آلوده هوای مرطوب مرگ آور  
هوا غبار آلود و سیاه شد  
باران مرگ بر سرمان باریدن گرفت  
رنج زندگی در ما پیوسید  
چشممان خسته از زندگی  
تا ابد برهم رفت

در پی مرگ ما  
کارفرما بر آستانه ی در ظاهر شد.  
بانگ برآورد:  
"

ای شمایان  
کیستید که اوقاتم آشفته می کنید؟!  
در هنگامه ی نابهنگام می میرید!!  
و خلوتم بر هم می زنید  
شما که با مرگ نحس تان

ای خاکستر نشینان  
دریا را آشوب کرده اید و طوفانی  
و کشتی "سود" در هم می کوبید  
مرگ مسکین نحس است  
نحس را به هیچ باید گرفت"  
سپس  
در گورستان تاریک سپردند به خاک ما را  
اشکی از چشممان بارید  
تن تبارمان در گور  
درهرم آتش سرمایه سوخت

کسی بر گور ما میخک و گلایل نگذاشت  
نه قاب عکسی  
نه شمعی و  
نه شعری و سرودی  
نه بنفشه  
نه کس سنبل و زنبق آورد  
نه کیوان بودیم و  
نه وارتان  
نه نازلی  
و  
نه ستاره

اما در آسمان خشک خیالمان  
روزی زیبا  
به دور از گرسنگی را  
تصویر می کردیم

با همه شوق زندگی می خواستیم  
زیر لب نام خوشبختی بر زبان می آوردیم  
لیک  
چون شبان بی ستاره تنها بودیم  
کس به ما وقعی نگذاشت

اما

روزی به کارفرمایان خواهیم گفت:

خدایان نجاتمان نمی دهند و

صدقه ی شما نیز

تنها دستانمان نجاتمان خواهد داد

چشم به دور دست دوختیم

افق را نظاره کردیم؛

سرانجام سحر به رویمان لبخند خواهد زد

صبح امید از خاکستر ما بر خواهد خواست

و روز سپید از استخوان های ما شکل خواهد گرفت

روزی دستان ما همدیگر را پیدا خواهند کرد

و درهم قفل خواهند شد

آن گاه ما آفتاب و روز را باور خواهیم کرد

ما باران را باور خواهیم کرد

بارانی که لکه های ننگ " سود " را بشوید

ما فریاد خواهیم زد:

کشتی به گل نشسته در دریای شب ما

در بندر نجات به ساحل رسیده است و

چراغ صبح امید دمیده است

سحر به رویمان لبخند می زند و

در تیره ترین لحظات تاریک سخت زندگی

گرمای آفتابی عشق و امید را احساس خواهیم کرد

آن گاه

در پرشورترین راه پیکار خواهیم کرد

و زنجیرهایمان را از دست خواهیم داد...

روزی

دریای آرامی که از

قطره های تن ماست

طوفانی خواهد شد

و کشتی سرمایه

در هم خواهد کوبید

و مستانه فریاد خواهیم زد

فردا روز دیگری است

که می توان

با انسانیت در ابدیتی نورانی قدم زد

1384/7/20

م - شاهد